

از میوه فروشی با نیشان آبی تا شاگردی در میدان بار فتح آباد تهران و عمده فروشی در میدان بار مرکزی مشهد و قصه حمایت از کشاورزان روستاهای محروم شهرهای جیرفت، ایرانشهر، چابهار، میناب و...

THE SECRET OF BECOMING HAJ ALI SALARI

راز حاج علی سالاری شدن



پیش از سخن

که امروز با آرامش زندگی می کند. امروز حاج علی هم از همان زمین ها و به واسطه حضور همان کشاورزان ارتزاق می کند و روزگار خوبی دارد. او که از دستی داده و از همان دست گرفته است. هر سال کامیون های بسیار از سراسر کشور در غرفه حاج علی سالاری بار تخلیه و به اقصای نقاط کشور بارگیری می کنند. هر میوه ای که در خاک ایران کاشت و از آن برداشت شود، در هر نقطه ای و به هر نقطه ای از کشور. ایشان می گوید: خداوند را سپاسگزارم که به من توان کار کردن و خدمت به کشاورزان که ولی نعمت و نور چشم ما هستند، عنایت فرمود. هیچ نانی حلال تر از محصول دسترنج انسان نیست. افتخار من این است که به دستان پینه بسته این مردان غیر تمند بوسه .

همت می خواهد و غیرت. امروز خراسان مهمان عزیزی دارد، با چهره ای آفتاب خورده، جسمی خسته اما پرتوان و ذهنی خلاق و امیدوار. در میدان بار مرکزی مشهد برپیشانی یکی از غرفه ها تابلوی بزرگی به چشم می خورد که پس زمینه آن آبی است و بر روی آن با خطی درشت نوشته شده است: بارفروشی حاج علی سالاری و سبد های میوه و حضور همکاران و یک کامیون آماده ی تخلیه بار، از کجا؟ شاید از زمین های همان پیرمرد روستایی که روزگاری زمینش ترک برداشته بود و نه آبی بود و نه موتور آبی و به ظاهر نه امیدی!! اما امروز زمینش به بار نشسته و در کنار فرزندان و نوه هایش بارضایت و لبخند به زندگی سلامی دوباره می دهد. مهم نیست چه کسی حمایتش کرد و چه روزگار سختی داشت. دیروز گذشت و مهم این است

گاه تسهیلاتی می داد و گاه همراه و در کنار آنها کمر همت می بست تا زمین افتاده ای را جانی دوباره بخشد، همان ها که کاشتند، داشتند و برداشتند و امروز فروش محصولاتشان را به خود حاج علی واگذار می کنند تا در خراسان بزرگ و جای جای ایران عرضه شود. بدون تردید دعای خیر این کشاورزان همیشه بدرقه راه حاج علی سالاری ها است. وقتی با یکی از این کشاورزان تلفنی چند کلمه ای راجع به حاج علی پرسیدم، بغض کرد و گفت: چه بگویم! حاج علی سالار و بزرگ ماست، اگر حاج علی نبود... بله، این آدم ها از جنس ارزشها و انسانیت هستند، آن هایی که یک عمر نان از عرق جبین خورده اند و زیر تیغ آفتاب تموزان و بوران و سرمای زمستان به راه خود ادامه داده و هرگز تسلیم نشده اند. حاج علی شدن آسان نیست،

قصه زندگی حاج علی سالاری را مرور می کنیم. از میوه فروشی با پدر در تهران با یک گاری دستی تا نیشان آبی، شاگردی در میدان بار فتح آباد تهران، اقامت و فعالیت در مشهد و زندگی در جوار هشتمین ستاره آسمان امامت و ولایت و در ادامه عمده فروشی در میدان بار مرکزی مشهد و فعالیت با کشاورزان سراسر کشور. از روزهایی که قهرمان قصه ما در سکوت و در خلوت و بدور از هیاهو، کفش و کلاه می کرد و تا عمق دردها و محرومیت هایش رفت که شاید حضورش گره و قفلی را باز کند. چشمانش را که می گشود خود را بین یکی از روستاهای جیرفت می یافت و یک روز دیگر ایرانشهر و روزهای بعد چابهار و میناب و قصه علی هذا. گاهی برای روستائیان موتور آبی می خرید،

